

تلبیس ابلیس

مؤلف:

علامه ابوالفرج ابن جوزی

ترجمه:

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

مرکز نشر دانشگاهی تهران منتشر کرده است

فهرست

آشنایی با ابن الجوزی و کتاب تلبیس ابلیس

باب اول: امر به همراهی سنت و جماعت

باب دوم: در نکوهش بدعت و بدعت سازان

باب سوم: در بر حذر داشتن از فتنه ها و حيله های ابلیس

باب چهارم: در معنای فریفتاری و فریفتگی

باب پنجم: در بیان تلبیس ابلیس در عقاید و کیشها

باب ششم: در بیان تلبیس ابلیس از راه علم بر عالمان

باب هفتم: در تلبیس ابلیس بر حاکمان و شاهان

باب هشتم: در تلبیس ابلیس بر عبادت پیشگان

باب نهم: در تلبیس ابلیس بر زاهدان

باب دهم: در تلبیس ابلیس بر صوفیان

باب یازدهم: در تلبیس ابلیس بر اهل دین از راه کرامات نمایی

باب دوازدهم: در تلبیس ابلیس بر عامیان

باب سیزدهم: در تلبیس ابلیس بر همگان از راه آرزوهای دور و دراز

فهرست آیات و احادیث

فهرست راهنما

بسم الله الرحمن الرحيم

آشنایی با ابن جوزی و کتاب تلبیس ابلیس

ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد ملقب به جمال الدین مشهور به ابن جوزی^۱ عالم حنبلی و نویسنده پر کار و متفنن به سال ۵۱۱ (یا: ۵۱۲) در بغداد زاده شد. شهرتش به ابن جوزی به سبب انتساب او و یا پدران او به «محلّه الجوز» بصره است.

در سه سالگی پدر را از دست داد و عمه اش او را نزد ابوالفضل بن ناصر الحافظ بغدادی محدث برد تا حدیث بشنود. پس از آن قرآن و حدیث و کلام و ادبیات را نزد استادانی چون ابوبکر دینوری، قاضی ابی علی، ابن الزاغونی و جوالیقی آموخت و در راه کسب معلومات و یادداشت برداری از شنیده ها و خوانده های خود رنج بسیار برد و صرف وقت فراوان کرد.^۲ در ضمن به

۱ برای شرح حال و فهرست آثار ابن جوزی به کتب زیر مراجعه شده است: مقدمه کتابهای: تلبیس ابلیس (چاپ خیر الدین علی)؛ ذم الهوی؛ أخبار الحمقى والمغفلین؛ و نیز وفيات الاعیان، ابن خلکان، چاپ محیی الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۲؛ تذکرة الحفاظ، شمس الدین محمد الذهبی، مطبوعات دائرة المعارف العثمانیة، ج ۴، ص ۱۳۴۷-۱۳۴۲؛ روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، چاپ اسماعیلیان، ج ۵، ص ۳۵؛ دائرة المعارف الاسلامیة (ترجمه از انگلیسی و فرانسه به عربی) انتشارات جهان، ج ۱، ص ۱۲۵؛ دانشنامه ایران و اسلام، ج ۳، ص ۴۸-۴۸۳؛ هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، ص ۶۲. باید توجه داشت که تولد ابن جوزی را به سال ۵۰۸ و مرگش را در ۵۹۶ هـ.ق. نیز ذکر کرده اند.

۲ به عقیده ذهبی، ابن جوزی غالب معلوماتش را از مطالعه کتب به دست آورده بود نه از دهان استادان؛ و چون در تألیف عجله می کرد دچار درهمگویی و ارجاعات نادرست می گردید. رک: تذکرة الحفاظ (پیشگفته) ج ۴، ص ۱۳۴۷. سبط ابن جوزی از جدش نقل می کند که

موعظه گری اشتغال یافت و در سخنوری و زبان آموزی نام برآورد چنانکه در مجلس وعظ او در بغداد ده هزار تن و بیشتر حاضر می شدند و گاه شخص خلیفه و امیران و وزیران و عالمان از جمله مستعمران مواعظ او بودند. مهارتش در مباحثه چنان بود که حدود دویست تن از ذمیان را به اسلام در آورد^۱.

گذشته از استادی در فن بیان و جدل و صناعت وعظ، نویسنده ای خوش ذوق و پرکار و توانا بود و در رشته های متنوع کتابهای ارزنده پدید آورد که بعضی از مهمترین آنها به دست ما رسیده است. نخستین اثر وی کتابی بوده است در نحو که در سن سیزده سالگی نوشته و از آن پس گویند که چون نوشته هایش را بر مدت عمرش تقسیم کردند به هر روز نه جزو رسید که این رقم قابل قبول نیست اما تصویر و تصور اغراق آمیز گذشتگان را از اکثر تألیفات او می رساند. گویند سیصد عنوان نوشته بزرگ و کوچک داشته است که اهم آنچه از آنها چاپ شده، عبارت است از:

- ۱) زاد المسیر فی علم التفسیر (دمشق، المکتب اسلامی، در نه جزء).
- ۲) الموضوعات من الأحادیث المرفوعات (مدینه، المکتبة السلفية)
- ۳) المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم (حیدرآباد، ۱۳۵۷ ق.)
- ۴) صفوة الصفوة در احوال زهاد و متصوفه (حیدرآباد، ۱۳۵۵ ق.)
- ۵) ذم الهوی (دار الکتب الحدیثة، مکتبة السعادة، ۱۹۶۲ م.)
- ۶) مناقب بغداد (بغداد، ۱۳۴۲ ق.)

دو هزار مجلد کتاب به خط خود کتابت کرده است (همان، ص ۱۳۴۴) و نیز ذهبی گوید: «ما علمت أحداً من العلماء صنف ما صنف هذا الرجل». (همانجا)

۱ البته هم مذهب ابن حنبلی ابن جوزی بر او ایراد داشتند که نتوانسته از عهده رد شبهات متکلمان برآید. (مقدمه ذم الهوی، ص ۸).

(۷) مناقب عمر بن عبدالعزیز (قاهره، ۱۳۳۱ ق.).

(۸) الأذکباء وأخبارهم (بیروت، ۱۹۶۶ م.).

(۹) أخبار الحمقى والمغفلین (بیروت، مکتبه الغزالی)

(۱۰) مناقب أحمد بن حنبل (مصر، ۱۹۴۹ م.).

(۱۱) مناقب عمر بن الخطاب (مصر، ۱۹۲۴ م.).

(۱۲) الحسن البصری، سیرته و آرائه (مصر، ۱۳۵۰ ق.).

(۱۳) روح الأرواح (۱۳۰۹ ق)

(۱۴) کتاب القصاص والمذکّرین (چاپ مارلین سوارتز و قاسم السامرائی).

در احوال ابن الجوزی تناقضاتی هست: نوشته اند متنعم و خوشگذران بود (مقدمه ذم الهوی، ص ۱۲) در عین حال نوشته اند که مدتی به نان خشک سیر می کرد (مقدمه تلبیس ابلیس، چاپ خیرالدین علی، ص ۵). او حنبلی بود و می دانیم میان حنبلیان و شیعیان بغداد همواره برخورد وجود داشت. در عین حال آورده اند که وقتی در مجلسی از او پرسیدند ابوبکر برتر است یا علی؟ بالبداهه پاسخ داد: «من کانت ابنته تحته»، جوابی که هم شیعه را راضی می کند و هم سنی را.

و نیز در عین توجه و اقبالی که حکام زمان و اطرافیان خلیفه به او داشته اند در احوالش می خوانیم که بی اعتنا به حکام بود، و نیز در عین آنکه مخالف صوفیان بود زهاد را که پیشاهنگ صوفیاند قبول داشته و صفوة الصفوة را درباره

حالات و سخنان زاهدان تألیف کرده است، گذشته از چند رساله مفرد که در این موضوع دارد^۱.

ابن الجوزی پس از هشتاد سال زندگی به سال ۵۹۷ ق. در گذشت و نظر به مقبولیت عامی که داشت تشیع جنازه شکوهمندی از او به عمل آمد، و آخر در باب حرب بغداد کنار مقبره احمد بن حنبل به خاک سپرده شد.

بر روی هم ابن الجوزی از نظر عقاید و روش و منش و گفتار، نماینده وضع متوسط محیط و زمان خویش است و از مذهب مختار و گرایش حاکم دفاع می کند و این بویژه در کتاب تلبیس ابلیس که معروفترین (و شاید مهمترین) اثر اوست مشهود است. در این کتاب همه کسانی را که همانند او نمی اندیشیده اند به یک چوب رانده و فریبخوردگان شیطان خوانده است و در رد قول مخالفان و دگر اندیشان از همه شیوه های بحث و جدل سود جسته، به طوری که با وجود شم حدیث شناسی که دارد و مثلاً احادیث بر ساخته متصوفه را نیک حلاجی و تنقید می نماید، به نوبه خود بعضی اوقات از آوردن احادیث مجعول در تأیید حرفهای خودش باکی نداشته و به «اهل بدعت» تاخته و در این طریق برای آنکه آنها را به شمار هفتاد و دو فرقه جهنمی برساند دریغ نورزیده است.

۱ ابن الجوزی حتی در قالب مقامه نویسی به صوفیان تاخته است و از قول ابوالتقویم (=عقل) درباره صوفیان می نویسد: «زیبا نمودند و زشت بودند، تنبل خانه را رباط نامیده اند... و تا سینه در جهالت فرو رفته اند... دکان رباط چیده راه مساجد را بسته اند... طهارت جوییشان هم وسواس است... کسب فرو هشته چشم به راه فتوح نشسته... در حیلگیری استادند و پوست مار نفاق بر تن پوشیده...». (رک: بدیع الزمان همدانی و مقامات نویسی، نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۵۹).

با این حال نظر به آنکه در بعضی دیگر از تألیفات آن عصر و نیز کتب تاریخ و ادب (از جمله آثار دیگر خود ابن الجوزی) مؤیدات و شواهدی برای بسیاری از مطالب تلبیس ابلیس هست و نیز در این کتاب فقرات مفصلی از چند اثر مهم کهن^۱ که ظاهراً اکنون در دست نباشد، نقل شده است، ما می توانیم به تلبیس ابلیس ابن الجوزی همچون یک سند مهم تاریخ فکری و اجتماعی دنیای اسلام در قرن ششم بنگریم، پیداست که این نگرش باید توأم با نقادی باشد.

ترجمه حاضر از کتاب تلبیس ابلیس بر اساس چاپ خیرالدین علی (بیروت، دار الوعی العربی) صورت گرفته که مطابق است با چاپ منیر الدمشقی^۲. جز اینکه خیرالدین علی احادیث کتاب را نیز تحقیق و سندیابی کرده و نسبت به قوت و ضعف و صحت و سقم آنها اظهار نظر نموده است. البته هیچ یک از این دو چاپ، علمی و انتقادی نیست و گذشته از اغلاط چاپی فاحش، غلط خوانی از روی نسخه خطی نیز در مواردی از آن برای اهل اطلاع محسوس است.

در ترجمه، اسناد احادیث بکلی حذف گردید چون برای خواننده فارسی زبان سودی نداشت، و نیز در مواردی که مؤلف دو سه حدیث به یک مضمون با تفاوت اندکی در لفظ سلسله سند آورده بود به نقل یکی - که جامعتر بود - اکتفا شد، و همه جا تحقیقات انتقادی خیرالدین علی درباره احادیث مورد نظر و توجه قرار داشت.

۱ از آن جمله است کتاب الآراء والدیانات ابو محمد نوبختی، کتاب المقالات ابوالقاسم بلخی، کتاب یحیی بن بشیر بن عمیر نهانندی [در عقاید و مذاهب]، کتاب سنن التصوف ابو عبدالرحمن سلمی، کتاب صفوة التصوف محمد بن طاهر المقدسی، و المصحح بالاحوال از همو...

۲ چاپ دوم با تصحیحات و تعلیقات عده ای از علمای ازهر، ۱۳۶۸ ق.

از آنجا که ابن الجوزی واعظ و سخنور بوده و تکرار مطالب ملکه او شده بوده - که خطابت نیک است و در کتابت عیب محسوب می شود- و گاه مطالبی را به تأکید و تکرار در چند جا ذکر کرده بود، در مواردی به دلیل تلخیص به عمل آمد، با این قید که هیچ نکته قابل اعتنا و هیچ نقل قول ارزشمندی از قلم نیفتاده است. در یکی دو مورد نیز به رعایت انسجام مطلب حکایتی از متن به حاشیه برده شد یا از موضعی به موضع مناسبتر نقل گردید که در جای خود اشاره شده است و خواننده باریک بین این تغییرات جزئی را موجه خواهد یافت. ضمناً در حد ضرورت و با رعایت نهایت اختصار توضیحات و تعلیقاتی بر بعضی نظریات مؤلف نگاشته شد، و البته اگر بنا بر نکته گیری و مباحثه مذهبی باشد بیش از اینها جای ایراد دارد.

و پس از این همه باید گفت: تلبیس ابلیس شاهکاری است در روانشناسی اعتقاد و کردار و مجموعه تصاویر زنده ای است از بازیهای نفس و هوی، که هر کس با تأمل در آن می تواند بسنجد تا چه اندازه دستخوش فریبه‌های شیطانی است. ان شاء الله که تألیف اصل کتاب و نیز ترجمه آن از جمله مصداقهای «تلبیس ابلیس» نباشد. در پایان از صاحب‌نظران آگاه انتظار و استدعا دارد که از ابراز نظرات انتقادی و سازنده و لو در تصحیح کلمه با عبارتی دریغ نفرمایند.

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي سلم ميزان العدل إلى أكف ذوي الألباب، وأرسل الرسل مبشرين ومنذرين بالثواب والعقاب، وأنزل عليهم الكتب مبينة للخطأ والصواب، وجعل الشرائع كاملة لا نقص فيها ولا عاب، أحمدته حمد من يعلم أنه مسبب الأسباب، وأشهد بوحدانيته شهادة مخلص في نيته غير مرتاب. وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله، وقد سدل الكفر على وجه الإيمان والحجاب، فمسح الظلام بنور الهدى وكشف النقاب، وبين للناس ما أنزل إليهم وأوضح مشكلات الكتاب، وتركهم على المحجة البيضاء لا سرب فيها ولا سراب، فصلى الله عليه وعلى جميع الآل وكل الأصحاب، وعلى التابعين لهم بإحسان إلى يوم الحشر والحساب، وسلم تسليمًا كثيرًا.

اما بعد، بزرگترین نعمتها که بر انسان ارزانی داشته شده عقل است زیرا افزار شناخت خدای سبحان است و وسیله رسیدن به تصدیق پیغمبران. اما از آنجا که عقل تمامی خواست انسان را بر نمی آورد و بار آدمی را به منزل نمی رساند پیام آوران آمدند و کتابها آوردند. مثال شرع، آفتاب است و مثال عقل، چشم که چون باز باشد آفتاب را می بیند. همچنین است عقل که به نشانه معجزات روشن و خرق عادات، راستی گفتار انبیا را در می یابد و تسلیم می شود و در آنچه بر او پوشیده است به خبرهای ایشان اعتماد می نماید.

چون خدا بر دنیای انسانی نعمت عقل عرضه داشت، با آدم ابوالبشر در نبوت را نیز گشود و آدمیان بر راه راست بودند تا قایل از سر هوای نفس برادرش را کشت. از آن پس امیال گوناگون مردم را به این سو و آن سو کشانید و در بیابان گمراهی سرگردان ساخت تا آنجا که بت پرستیدند و اختلاف در اعمال و عقاید پیدا کردند و این همه از سر هوی و گرایش به رسم و عادت و پیروی پدران و بزرگان بود، و گمان ابلیس در حق آنان راست در آمد به طوری که جز عده کمی از مؤمنان بقیه مردم پیرو ابلیس شدند.

و بدان که پیغمبران بیان کافی و دوی شافی آوردند و همه بر یک راه روشن بودند، شیطان در آن بیان آشکار رنگ شبهه ریخت و در آن دارو زهر آمیخت و خلق را از راه راست به گمراهی و بیابان نوردی انگیخت و پیوسته خردها را به بازی گرفته و می گیرد تا آنجا که جاهلیان به راه آینه‌های سست و پوچ و بدعت‌های زشت رفتند و در بیت الحرام به عبادت اصنام می پرداختند و از خود حلال و حرام بر ساختند. سائبه و بحیره و وصیله و حامی^۱ را حرام انگاشتند، دختران را زنده به گور کرده یا از میراث محروم داشتند... و از این قبیل بیراهیه‌ها و تباهی‌ها که ابلیس در نظرشان آراسته بود؛ تا آنکه خداوند محمد (صلی الله علیه وسلم) را به نبوت برگزید. آن حضرت زشتیها را بزود و به نیکیها امر فرمود و یارانش در زمان او و پس از او در پرتو نورش روان شدند و از فریب دشمن (یعنی شیطان) در امان بودند. چون روز هستی صحابه رسول الله (صلی الله علیه وسلم) به شام نیستی پیوست، تاریکیها سر بر آورد و بدعت آفرینی امیال آغاز شد و راه فراخ به تنگی گرایید و بیشترین مردم به دسته بندی گراییده فرقه فرقه شدند و شیطان، آن همه را در نظرشان می آراست و می آراید و از این گروه می کاهد و بر آن می افزاید، و ابلیس همانا در شمال جهل است که دزدی کردن می تواند و اگر صبح علم بتابد ابلیس را از رسوایی گریزی نیست.

پس من بر آن شدم که مردم را از حيله های ابلیس بر حذر دارم و کمینگاههایش را نشان دهم زیرا در شناسانیدن شر اعلام خطری است جهت خودداری از غلتیدن در آن. چنانکه از حدیقه نقل است که گفت: «همگان

۱ توضیح این کلمات در آینده در متن کتاب خواهد آمد. -م.

دربارهٔ خیر از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) پرسش می کردند اما من دربارهٔ شر می پرسیدم، از بیم آنکه مبادا شر مرا دریابد». و نیز عکرمه از ابن عباس نقل می کند که گفت: «گمان ندارم امروز در روی زمین شیطان هلاک یک تن را به انداء هلاک من بخواهد»، پرسیدند: چرا و چگونه؟ گفت: «شیطان در شرق یا غرب بدعت پدید می سازد و آن بدعت را کسی نزد من می آورد و من به نیروی سنت آن بدعت را ریشه کن می سازم».

و این کتاب را چنان ساختم که بر حذر دارنده از فتنه شیطان است و بیم دهنده از در افتادن به دام آزمایشهای او؛ افشاگر پنهانکاریهای اوست و رسواگر فریفتاری او. و آن را در سیزده باب نوشتم که از مجموع آن تلبیس ابلیس آشکار شود و فهم زیرکان اشتباهکاریهای او را دریابد. اینک عنوان بابها:

باب اول: امر به همراهی سنت و جماعت

باب دوم: در نکوهش بدعت و بدعت سازان

باب سوم: در بر حذر داشتن از فتنه ها و حيله های ابلیس

باب چهارم: در معنای تلبیس و غرور (فریفتاری و فریفتگی)

باب پنجم: در بیان تلبیس ابلیس در عقاید و کیشها

باب ششم: در بیان تلبیس ابلیس از راه علم بر عالمان

باب هفتم: در تلبیس ابلیس بر حاکمان و شاهان

باب هشتم: در تلبیس ابلیس از راه عبادت بر عابدان

باب نهم: در تلبیس ابلیس بر زاهدان

باب دهم: در تلبیس ابلیس بر صوفیان

باب یازدهم: در تلبیس ابلیس بر اهل دین از راه کرامات نمایی

باب دوازدهم: در تلبیس ابلیس بر عامیان

باب سیزدهم: در تلبیس ابلیس بر همگان از راه آرزوهای دور و دراز

باب اول

امر به همراهی سنت و جماعت

از عمر بن خطاب روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «هر یک از شما خواهان رسیدن به میان بهشت است می باید همراه جماعت باشد زیرا شیطان به سراغ آدم تنها می رود؛ و شیطان از دو تن با هم بیشتر دور است تا از یک تن». این حدیث را از چند طریق آورده اند.

و نیز عرفجه از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) روایت می کند که فرمود: «دست خدا بر سر جماعت است، و شیطان با کسی است که مخالف جماعت است؛ و هر کسی تکروی کند شیطان او را می رباید همچنانکه گرگ، میش از گله جدا افتاده را می رباید». و نیز روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) خطی با دست خود کشید و فرمود: «این راه خداست که مستقیم است. آن گاه خطی چند از چپ و راست آن کشید و فرمود: بر سر هر یکی از این راهها شیطانی است که بدان دعوت می نماید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾^۱. «و آنکه راه راست من این است، پس از آن پیروی کنید و از راههای [دیگر] پیروی مکنید».

و از معاذ بن جبل روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «شیطان، گرگ انسان است و مثل گرگ، میش دور مانده و کنار افتاده از گله را

۱ سوره انعام، آیه ۱۵۳.

می رباید. از جدایی و انشعاب دوری گزینید و با جماعت و عامه و مسجد باشید». و از ابوذر روایت است که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «دو تن بهتر از یک تن و سه تن بهتر از دو تن و چهار تن بهتر از سه تن است. پس بر شما باد همراهی با جماعت؛ که خدای عزوجل امت مرا جز بر هدایت مجتمع نمی دارد».

و نیز از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) روایت است که فرمود: «حتماً آنچه بر سر بنی اسرائیل آمد طابق النعل بالنعل بر سر امت من هم خواهد آمد. حتی اگر کسی از بنی اسرائیل آشکارا به سراغ مادر خود رفته در امت من هم هست کسی که چنین کاری کند؛ و بدرستی که بنی اسرائیل به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند؛ و امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند که همگی جهنمی اند الا یک طریقه». پرسیدند: آن یکی کدام است؟ «همینکه من و اصحاب من بر آنیم».

در سنن ابی داود، این حدیث از قول معاویه چنین آمده است: پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) در میان ما بر پا ایستاد و فرمود: «بدانید که پیش از شما اهل کتاب به هفتاد و دو گروه شدند و پیروان این دین به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهند شد که هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یکی به بهشت می رود و آن طریقه جماعت است. از امت من دسته هایی پدید می آیند که امیال و گرایشها را مثل مرض ساری بهم منتقل می کنند و از هم می گیرند». عبدالله بن مسعود گوید: «اقتصاد و میانه روی در سنت بهتر است از اجتهاد و سختکوشی در بدعت». ابی بن کعب گفته است که «بر شما باد پیروی از سبیل عام و سنت، که هر کس بر این روش باشد و از یاد و ترس خدا چشمانش پر اشک شود آتش به او نمی رسد؛ و اقتصاد در سبیل عام و سنت به از اجتهاد در خلاف آن».

عاصم احوال از قول ابوالعالیه نقل می کند که گفت: «بر شما باد پیروی از امر اول که مسلمانان بر آن بودند پیش از آنکه دسته دسته شوند». عاصم گوید: این حرف را به حسن (بصری) گفتم، گفت: به خدا راست گفته و در حق تو نیکخواهی نموده. اوزاعی گوید: «نفس خویش را بر سنت بشکیبان؛ و آنجا که جماعت توقف کرده اند. توقف کن، و همان بگو که جماعت گفتند، و از آنچه دست باز داشتند، دست بکش؛ راه پیشینیان شایسته (سلف صالح) برو که آنچه ایشان را در خور و بسنده بود تو را نیز در خور و بسنده است». هم از او نقل است که گفت: «رب العزه را در خواب دیدم، خطاب به من فرمود: عبدالرحمن! تویی که امر به معروف و نهی از منکر می کنی؟ عرض کردم: آری، به فضل تو پروردگارا. سپس در خواست نمودم که مرا بر اسلام بمیراند، خطاب آمد: و بر سنت!».

و از قول سفیان [ثوری] نقل کرده اند که گفت: «قول جز به عمل راست نیاید و عمل جز به نیت درست نشود و قول و عمل و نیت باید با سنت سازگار باشد». و نیز آورده اند که سفیان [ثوری] به یوسف بن اسباط گفت: «اگر خبر مردی از شرق به تو برسد که همراه و یار سنت است سلامش بفرست، و اگر خبر مردی دیگر از مغرب به تو برسد که همراه و یار سنت است سلامش بفرست، که اهل سنت و جماعت [راستین] بسیار کم است».

و از قول ایوب سختیانی آورده اند که گفت: از «سعادت مرد جوان و مرد عجمی آن است که خدا موفقش بدارد به عالمی از اهل سنت برسد».

عبدالله بن شوذب گفته است: «از نعمتهای خدا بر جوان زاهد و پارسا این است که با صاحب سنتی برادری کند که او بر راه راست واداردش». یوسف بن اسباط گفته است: «پدر من قدری بود و داییهام رافضی بودند، خدا به واسطه

سفیان (ثوری) مرا نجات بخشید». از معتمر بن سلیمان روایت است که دلشکسته نزد پدر رفتم. پرسید تو را چه شده است؟ گفتم: دوستی از من مرده است. پرسید: بر طریقه سنت بود؟ گفتم: آری. گفت: غم مدار. عبدالله بن مبارک از سفیان ثوری نقل می کند که گفت: «برای اهل سنت توصیه خیر کنید که آنان غریبانند». ابوبکر بن عیاش گفته است: «طریقه سنت میان فرق مسلمانان، گرامتر و کمیابتر است از اسلام میان دیگر ادیان». از قول شافعی آورده اند که گفت: «چون یکی از اصحاب حدیث را بینم گویی یکی از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) را دیده ام».

جعفر خلدی در کتابش از قول جنید آورده است که گفت: «راهها بر خلق بسته است الا بر آن که پا جای پای پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) بگذارد و سنت او را پیروی کند و بر طریقه او باشد؛ راههای خیر پیش چنین کسی گشاده است». نیز از جنید بن محمد نقل است که گفت: «راه خلق به خدا بسته است مگر به پیروان آثار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و تابعان سنت او؛ چنانکه خدا فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱. «مسلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود».

باب دوم

در نکوهش بدعت و بدعت سازان

عایشه از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) روایت می کند که فرمود: «هر کس در امر ما چیزی پدید آرد که در آن نیست، مردود است». این حدیث را از چند طریق آورده اند.

عبدالله بن عمر از پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) روایت می کند که فرمود: «هر کس از سنت من منحرف شود از من نیست».

از عرباض^۱ بن ساریه روایت است که روزی پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) پس از نماز صبح روی به ما کرد و موعظه بلیغ فرمود، آنچنانکه چشمها گریان و دلها لرزان گردید. یکی پرسید: یا رسول الله (صلی الله علیه وسلم) این موعظتی یادگاری بود، اکنون عهد و وصیت تو بر ما چیست؟ فرمود: «شما را وصیت می کنم به تقوای الهی، و حرف شنوی و فرمانبری (از حاکم) و لو از بنده ای حبشی باشد؛ و بدرستی که هر کس بعد از من بماند اختلاف فراوان خواهد دید؛ پس بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته بعد از من. به آن سنت چنگ بزنید و آن را محکم بگیرید. و بر شما باد دوری گزیدن از امور نو درآمد، که هر نو درآمدی بدعت است و هر بدعتی گمراهی است».

۱ عرباض از مستضعفان اصحاب بود و از جمله کسانی است که آیه زیر درباره آنان نازل شد: ﴿وَلَا عَلَى الدِّينِ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ﴾ [سوره توبه، آیه ۹۲]. «و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم!». - مؤلف.

عبدالله بن محرز گوید: «از دین، سنت به سنت می کاهند همچنانکه ریسمان را قوت به قوت می گسلند». آورده اند که طاوس (یمانی) با پسرش نشسته بود، یکی از معتزله آمد و شروع به سخن گفتن کرد. طاوس انگشت در گوش نهاد و خطاب به پسرش گفت: تو نیز انگشت در گوش کن که از گفتار او چیزی نشنوی، که این دل ضعیف است. و مجدداً به تأکید گفت: پسرکم، گوش خود را محکم بگیر که نشنوی! و آن قدر حرف خود را تکرار نمود که آن متکلم برخاست و برفت.

عیسی بن علی ضبی گوید: مردی بود که همراه ما نزد ابراهیم (نخعی) رفت و آمد می کرد. به ابراهیم خبر رسید که او داخل عقیده «ارجاء» شده است. بدو گفت: از نزد ما که برخاستی دیگر برنگرد!

به سفیان بن عیینه گفتند که فلان کس در «قدر» سخن می گوید، گفت: به مردم معرفش کنید، و از خدا برای من عافیت بطلبید.

صالح مری گوید: من حاضر بودم که کسی نزد ابن سیرین آمد و در یکی از ابواب «قدر» سخن آغاز نمود. ابن سیرین گفت: تو از میان ما برخیزی یا ما برخیزیم؟

یکی از «اهل اهواء»^۱ به ایوب سختیانی گفت: کلمه ای برایت بگویم؟ ایوب گفت: نصف کلمه هم نمی خواهم بگویی! هم از ایوب نقل است که گفت: صاحب بدعت هر چه در کوشش بیفزاید، از خدا دورتر می شود.

سفیان ثوری گفته است: ابلیس بدعت را بیش از معصیت دوست دارد، زیرا معصیت قابل توبه است، و بدعت نیست. عبدالعزیز بن ابی داود متهم به «ارجاء»

۱ مقصود از «اهل اهواء» در اینجا پیروان گرایشهای کلامی و فرق غیر اهل حدیث است. -م.

بود، آورده اند که سفیان بر جنازه او گذشت و بر او نماز نخواند. هم از قول سفیان ثوری آورده اند که هر کس از بدعت سازی حدیث شنید از آن حدیث (ولو راست باشد) سود نبرد، و هر کس با بدعت سازی مصافحه کرد یک رشته از اسلام را گسلانید.

سلیمان تیمی در مرض موت بشدت می گریست، پرسیدند: چرا می گریی، آیا از ترس مرگ است؟ گفت: از مرگ نمی ترسم، از آن رو می گریم که روزی بر یک «قدری» گذشتم و به او سلام دادم از آن بیم دارم که خدا حساب آن سلام را از من بکشد.

از قول فضیل عیاض آورده اند که گفت: حذر کنید از کسی که با صاحب بدعتی نشست است. هم از قول او آورده اند که: هر کس صاحب بدعتی را دوست بدارد، خداوند عملش را بی ارزش سازد و نور مسلمانی از دلش بیرون ببرد. و نیز همو گفته است: «هر گاه بدعت سازی را در راهی دیدی، راه خویش بگردان». و نیز گفته است: «خدا عمل صاحب بدعت را بالا نمی برد، و هر کس صاحب بدعتی را یاری کند در ویرانی اسلام شرکت کرده است».

مردی نزد فضیل گفت که هر کس دختر خود را به تبهکاری بدهد، قطع رحم کرده فضیل گفت: هر کس دخترش را به صاحب بدعتی بدهد قطع رحم کرده؛ و هر کس با صاحب بدعت نشست، حکمت نصیبش نشده؛ و چون خدا کسی را خصم بدعتگران یابد امید آن دارم که گناهان او را پیامزد.

محمد بن نصر حارثی گوید: «هر کس به گفتار صاحب بدعتی گوش سپارد خداوند عصمت (ایمانی) از او بردارد، و به نفس خود واگذارش کند».

از قول لیث بن سعد آورده اند که گفت: هر گاه صاحب بدعتی را ببینم که بر آب راه می رود باز هم او را قبول ندارم. این سخن به شافعی رسید، گفت:

لیث کوتاه آمده است، من اگر صاحب بدعتی را ببینم که در هوا پرواز می کند هم قبولش ندارم!

از بشر بن حارث نقل است که گفت: «در بازار بودم خبر مرگ بشر مریسی را شنیدم، و اگر جای مناسب سجده بود، همان جا سجده شکر به جا می آوردم؛ حمد خدای را که جان مریسی را گرفت، شما نیز حمد خدا کنید!».

محمد بن سهل بخاری گوید: نزد «قربانی» بودیم، شروع کرد علیه اهل بدعت حرف زدن؛ یکی گفت: اگر حدیث می گفتی بیشتر خوش داشتیم، «قربانی» به خشم پاسخ داد: گفتار علیه اهل بدعت را از عبادت شصت ساله بیشتر دوست دارم.

اگر کسی بگوید که تو سنت را ستودی و بدعت را نکوهیدی، اما سنت چیست و بدعت کدام است؟ مگر نه اینکه هر بدعت سازی خود را پیرو سنت می پندارد؟ گوئیم: سنت در لغت به معنی طریق است و شک نیست که اهل حدیث پیروان آثار رسول الله (صلی الله علیه وسلم) و صحابه اش اهل سنت راستین اند، چون بر طریق هستند که در آن چیز نو در آمدی پیدا نشده، زیرا چیزهای نو در آمد بعد از پیغمبر و صحابه او پیدا شد؛ و بدعت عبارت است از امری که نبود و نو پدید شد و غالب آن است که با شریعت برخورد مخالف دارد و در آن می افزاید یا از آن می کاهد، و عموم پیشینیان، هر چیز نو پدید را ولو آنکه مخالف شریعت نبود یا در آن کم و زیاد نمی نمود خوش نداشتند و برای حفظ اصل اسلام - که پیروی رسول (صلی الله علیه وسلم) است - از هر بدعت سازی بیزار بودند ولو آن بدعت جایز بود. چنانکه زید بن ثابت در جواب ابوبکر و عمر که از او درخواستند به جمع آوری قرآن پردازد، گفت: چگونه به کاری می پردازید که پیغمبر (صلی الله علیه وسلم) نکرد؟

گویند: سعد بن مالک (صحابی) شنید که کسی می گوید: «لبیک ذا المعارج»^۱. گفت: ما در زمان رسول الله (صلی الله علیه وسلم) چنین نمی گفتیم. به ابن مسعود گفته شد که عده ای بعد از نماز مغرب در مسجد می نشینند و یکی از آن میان می گوید: فلان تعداد الله اکبر بگویند و فلان تعداد سبحان الله بگویند و فلان عدد الحمد لله بگویند. و عبد الله بن مسعود مردی بود تندخوی؛ به میان آن جمع رفت و خود را معرفی نمود و گفت: به خدا که بدعت ظالمانه آورده اید که خویش را به اصحاب محمد (صلی الله علیه وسلم) فضیلت نهاده اید، بر طریق مستقیم باشید و چپ و راست نروید که به گمراهی دچار می شوید و از راه پُر دور می افتید.

آورده اند که کسی نزد ابراهیم نخعی آمد و گفت: دعا کن خدا مرا شفا بدهد. راوی گوید: دیدم که ابراهیم را آن سخن خوش نیامد و همه در چهره اش ناخشنودی از آن درخواست را ملاحظه کردند. آن گاه ابراهیم از سنت سخن گفت و حاضران را بدان ترغیب نمود و از آنچه مردم از خودشان تازه در آورده اند ابراز کراهت کرد و علیه آن حرف زد.

محمد بن ریان گوید: اصحاب حدیث نزد ذوالنون آمده درباره «وساوس و خطرات» پرسیدند، گفت: من درباره این چیزها سخن نمی گویم، راجع به نماز و حدیث از من سؤال کنید! و نیز محمد بن ریان گوید: موزه قرمز پوشیده بودم،

۱ «معارج» به معنی جایگاههای عروج و صعود است، و «ذو المعارج» خداوند است. (رک:

سوره معارج، آیه ۳). و آن صحابی از این جهت احتیاط می کرده که اسماء الله توقیفی

است. م.